



## تحلیل تمدنی و صورت‌بندی مسئله «نظم» در جهان اسلام

رسول نوروزی فیروز<sup>۱</sup>

### چکیده

جهان اسلام در دو قرن اخیر همنشین «آشوب» بوده است. ناامنی، بی‌نظمی و بحران مداوم اصلی‌ترین نشانگان آشوب در جهان اسلام است. تمرکز پژوهش حاضر بر مقوله نظم در جهان اسلام است (مسئله). پژوهش حاضر به این پرسش می‌پردازد که اگر نظم در گستره یک منطقه جغرافیایی مشخصی - نظیر غرب آسیا و یا یک گستره وسیع‌تر نظیر جهان اسلام - را با استفاده از سطح تحلیل تمدن مورد ارزیابی قرار دهیم، چه صورت‌بندی از مقوله «نظم» ارائه می‌دهد؟ (سوال) به نظر می‌رسد سطح تحلیل تمدنی در سیاست بین‌الملل در تقسیم مناطق جهان، طرح جدیدی ارائه می‌دهد و آن را از دوگانه سطح تحلیل جهانی و سطح تحلیل منطقه‌ای عبور می‌دهد (فرضیه). از این رو پویایی‌های درون نظام بین‌الملل را بر اساس ارائه صورت‌بندی جدیدی از نظم، قواعد شکل‌گیری آن و منابع مؤثر در تشکیل آن تبیین می‌کند. در این پژوهش بر اساس روش تحقیق بنیادی و سطح تحلیل تمدنی (روش)، نظم در جهان اسلام را با توجه به ظهور اشکال مختلف تمدن‌های اسلامی (و یا جریان‌های تمدنی) در درون جهان اسلام تحلیل کرده و پویایی‌های رفتاری (همگرا/ واگرا) را بر اساس تقسیم‌بندی‌های اراشیک تمدنی در جهان اسلام تبیین می‌کند (یافته‌ها).

واژگان کلیدی: سطح، تحلیل، تمدنی، بحران، نظم، جهان اسلام  
پژوهشگاه علمی علوم انسانی  
رتال جامع علوم انسانی

شماره ۳ (۳۰)

سال ۱۰  
پاییز ۱۴۰۲

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:  
۱۴۰۲/۱۰/۱۶  
تاریخ پذیرش:  
۱۴۰۲/۱۱/۰۳  
صص: ۱-۲۲



DOI: 10.27834/CSIW.2401.1341.3.30.1

<sup>۱</sup> دکترای روابط بین‌الملل، عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران

r.norози@isca.ac.ir

### مقدمه

ظهور سطح تحلیل تمدنی در روابط بین‌الملل ورود مفاهیم جدیدی همچون هویت تمدنی، دولت تمدنی، نظم تمدنی و... را به همراه داشته است. کاربست این مفاهیم در تحلیل‌های تمدنی به روشنی مشخص شده است و پس از سه دهه دقت نظر متخصصان روابط بین‌الملل امروزه به روشنی می‌توان از سطح تحلیل تمدن در روابط بین‌الملل سخن به میان آورد و آن را برای فهم و تبیین و یا پیش‌بینی وضعیت آینده جهان و گستره‌هایی نظیر جهان اسلام به کار بست. در دانش سیاست بین‌الملل مقوله‌هایی همچون «ماهیت نظام بین‌الملل»، «آنارشی»، «نظم» و «تغییر» به‌عنوان مفاهیم محتوایی در نظر گرفته می‌شوند. هر یک از نظریه‌های روابط بین‌الملل مفاهیم را تبیین کرده و براساس آن، صورت‌بندی خود از محیط نظام بین‌الملل و زیرمجموعه‌های آن را ارائه می‌دهند.

یکی از سطوح تحلیلی جدید در دانش روابط بین‌الملل، سطح تحلیل تمدن است. هنگامی که از سطح تحلیل تمدن به‌عنوان ابزار تحلیل سیاست بین‌الملل بهره می‌بریم بایستی بررسی شود که «چه تفسیری از مفاهیم اساسی سیاست بین‌الملل نظیر نظم، آنارشی و تغییر ارائه خواهد شد؟» و بر مبنای این تفسیر «ماهیت نظام بین‌الملل و شکل‌گیری نظم جهانی چگونه خواهد بود؟» و نظم در نظام بین‌الملل تابع چه قواعدی است؟ از سویی دیگر هنگامی که تمدن به‌عنوان مبنای تحلیل قرار می‌گیرد، بایستی این پرسش‌ها مطرح شوند که سطح تحلیل تمدن - به تعبیر اسپریگنز (۱۳۸۷)، کدام بی‌نظمی و بحران را می‌تواند دریاورد، علل آن را تشخیص دهد و برای حل آن راه‌حل ارائه دهد؟ و در نهایت اگر بخواهیم از تمدن به‌عنوان یک نظریه بهره‌مند شویم، پرسش‌های اصلی تمدن، چه پرسش‌هایی خواهند بود؟ و پس از آن است که می‌توان به برخی پرسش‌های جزئی‌تر اما با اهمیت‌تر نظیر تحلیل پدیده نظم و تغییر در زیرسیستم‌های جهانی نظیر جهان اسلام پرداخته شود. پرسش‌های مطرح شده به مثابه طرحی کلان در بیان ارتباط تمدن و سیاست بین‌الملل است.

جهان اسلام در دو قرن اخیر همنشین «آشوب» بوده است. ناامنی، بی‌نظمی و بحران مداوم اصلی‌ترین نشانگان آشوب در جهان اسلام است. بحران‌های داخلی کشورها، جنگ میان کشورهای اسلامی، قطع روابط و یا حداقلی بودن روابط، سختی روابط با جهان غرب، ظهور بحران‌های افسارگسیخته‌ای همچون طالبان و داعش، مثال‌های روشنی از این آشوب است. بغرنجی این وضعیت موجب شد در تحلیل وضعیت جهان اسلام نظریه‌های متفاوتی به آزمون نهاده شوند تا در پرتو آن،

بتوان برای برون‌رفت از وضعیت حاضر، راهکارهای متفاوتی ارائه کرد. پژوهش حاضر به این پرسش می‌پردازد که اگر نظم در گستره یک منطقه - نظیر غرب آسیا و یا یک گستره وسیع‌تر نظیر جهان اسلام - را با استفاده از سطح تحلیل تمدن مورد ارزیابی قرار دهیم، چه صورت‌بندی از مقوله «نظم» ارائه می‌دهد؟ به نظر می‌رسد (فرضیه) سطح تحلیل تمدنی در سیاست بین‌الملل در تقسیم مناطق جهان، طرح جدیدی ارائه می‌دهد و آن را از دوگانه سطح تحلیل جهانی و سطح تحلیل منطقه‌ای عبور می‌دهد. از این رو پوشش‌های درون نظام بین‌الملل را بر اساس ارائه صورت‌بندی جدیدی از نظم، قواعد شکل‌گیری آن و منابع مؤثر در تشکیل آن تبیین می‌کند. سطح تحلیل تمدنی، نظم در جهان اسلام را با توجه به ظهور اشکال مختلف تمدن‌های اسلامی (و یا جریان‌های تمدنی) در درون جهان اسلام تحلیل کرده و پوشش‌های رفتاری (همگرا/واگرا) را بر اساس تقسیم‌بندی‌های راراشیک تمدنی در جهان اسلام تبیین می‌کند.

مقدمات بحث حاضر دو سرفصل «نظم در سیاست بین‌الملل» و «نظم تمدنی در سیاست بین‌الملل» است. در مبحث نظم در سیاست بین‌الملل مسئله اصلی این است که نظم در سیاست بین‌الملل چگونه شکل می‌گیرد؟ آیا نظم در سیاست بین‌الملل کشورمحور است یا عناصر دیگری همچون نظام بین‌الملل، مناطق و... در ایجاد نظم دخیل هستند. در پاسخ به این پرسش ایده‌ها و منظرهای مختلفی وجود دارد و از جمله موضوعاتی است که اجماعی نظری بر محور آن شکل نگرفته است. فقدان اجماع در مناظره علمی نظری در دانش روابط بین‌الملل حول مسئله تشریح عناصر جهان اجتماعی (اعم از مادی و غیرمادی) و میزان و نقش آنها در اثرگذاری در سیاست جهانی ریشه دارد؛ زیرا پرسش اصلی در دانش روابط بین‌الملل علی‌رغم تمام تغییراتی که در آن محقق شده است این است که «دولت‌ها چگونه عمل می‌کنند و سایر متغیرها چگونه بر رفتار آنها تأثیر می‌گذارد؟» (Jackson, 2010: 206) در سرفصل دوم یعنی رابطه «تمدن» و «نظم» در نظام بین‌الملل نیز دو رویکرد وجود دارد. هر رویکرد خوانش متفاوتی از دیگر از تمدن ارائه می‌دهد و همین امر سبب تفاوت در خروجی تحلیلی می‌شود. رویکرد نخست رویکرد جوهرگراست که تمدن را به مثابه یک وضعیت در نظر می‌گیرد و رویکرد دوم رویکرد خوانش فرایندی از تمدن است. حاصل رویکرد جوهرگرا عدم تعامل میان تمدن‌ها و یا سایر کنشگران متأثر از تمدن و افزایش سطح منازعه و واگرایی شدید ناشی از وضعیت آنارشیک در نظام بین‌الملل است؛ و حاصل رویکرد دوم امکان

## تحلیل تمدنی و صورت‌بندی مسئله «نظم» در جهان اسلام

تعامل میان تمدن‌ها با توجه به فضای واقعی میان تمدن‌ها و وجود ظرفیت همگرایی است (نک: مردن، ۱۳۸۳؛ ۱۰۲۶-۱۰۲۷؛ ۱۶-۱۷: Hobson, 2007).

در پژوهش حاضر بر این مسئله تمرکز می‌شود که تحلیل تمدن چه صورت‌بندی از نظم در جهان اسلام را ارائه می‌دهد. برای پاسخ به این پرسش صورت‌بندی‌های مختلفی که از نظم در جهان اسلام محقق شده است و ایده‌هایی که برای عبور از آشوب و حرکت به سمت نظم پایدار ارائه شده است مورد بازخوانی قرار می‌گیرد و سپس براساس مبانی اتخاذ شده (تمدن به مثابه یک فرایند) به تحلیل ماهیت نظم در جهان اسلام پرداخته می‌شود. بازخوانی مسئله نظم در جهان اسلام با رویکرد تمدنی، بر اساس شاخصه‌هایی نظیر «درک از محیط پیرامون»، «فهم فرایندی از تمدن و مسئله نظم تمدنی در جهان اسلام» و «مدل‌های نظم و نظم تمدنی در جهان اسلام» صورت می‌گیرد.

### ۱- سطح تحلیل تمدنی و درک از محیط پیرامون

در علوم انسانی میان واقعیت‌های بیرونی و شاخه‌های مختلف علوم انسانی رابطه وثیق برقرار است. با کشف هر پدیده در جهان اجتماعی، تحولی در علوم انسانی نیز رخ می‌دهد؛ زیرا اساساً بخشی از رسالت علم حل مسئله و عبور از بحران و رسیدن به نظم و وضعیت مطلوب می‌باشد (اسپریگنز، ۱۳۸۷). از این منظر تفاوتی میان علوم تجربی و انسانی وجود ندارد. در دیسپلین سیاست بین‌الملل، به‌عنوان شاخه‌ای از علوم اجتماعی، این فراز و فرودها و تحولات جهان اجتماعی، سبب ظهور و بروز نظریه‌های مختلف و سطوح مختلف تحلیلی شده است. دو مفهوم بنیادین در مطالعات مربوط به سیاست بین‌الملل مفاهیم «نظم» و همراه همیشگی آن یعنی «آناشسی» است. آناشسی به «فقدان قوه فائده و نظم‌دهنده» در نظام بین‌الملل توصیف شده است. تلقی بازیگران از این دو مفهوم، تعریف آن‌ها از محیط پیرامون را شکل می‌دهد و بر نوع بازیگری آن‌ها اثرگذار است. به دیگر بیان مفروض در سیاست بین‌الملل این است که طرز تلقی از نظام بین‌الملل (و عناصر ماهوی آن) بر معرفت حاصله از آن اثرگذار است. در نتیجه کل دانش روابط بین‌الملل به‌عنوان خروجی شناخت، متفاوت خواهد بود. از منظر پارادایم رئالیستی (رئالیسم کلاسیک هانس جی مورگنتا، نئورئالیسم کنت والتز و رئالیسم نئوکلاسیک گیدئون رز)، پدیده نظم به تعداد بازیگران، قدرت‌های بزرگ و در حقیقت چگونگی توزیع توانمندی‌ها و قابلیت‌ها یا نوع ساختاری که شکل می‌گیرد وابسته است.

در این رویکرد نظم بیشتر بر اساس ساختار عملی امنیت در نظام بین‌الملل تعریف شده است. از سویی دیگر پارادایم لیبرالیسم، پدیده نظم و الگوی تعامل جهان پس از جنگ سرد به نهادها، رژیم‌ها، ارزش‌ها و هنجارها و وابستگی متقابل استوار است و این عوامل مانع اصلی جنگ و ایجادکننده نظم و تعدیل‌کننده آنارشی تلقی می‌شوند (کلارک، ۱۳۸۳: ۱۴۱۷). نظریه‌های غیرخردگرا نظیر سازه‌انگاری، انتقادی و... نیز به عناصر غیرمادی و قوام‌بخشی متقابل عناصر، بر ساختگی عناصر و در نهایت بر ساختگی نظم تأکید دارند. سازه‌انگاران سه ساحت نظم را ترسیم می‌کنند: نخست نظام محور<sup>۱</sup> که الکساندر ونت برجسته‌ترین شخصیت این رویکرد است. در این ساحت به تعاملات میان کنشگران دولتی توجه می‌شود و تأکید اصلی بر محیط بین‌الملل است. دوم سطح واحد محور<sup>۲</sup> که توجه عمده به عواملی نظیر هنجارهای اجتماعی و حقوقی، هویت‌ها و منافع دولت‌هاست که پیتر جی کاتزنشتاین مهم‌ترین نظریه‌پرداز این رویکرد است. در این سطح به عوامل تعیین‌کننده درونی سیاست‌های ملی توجه می‌شود. ساحت سوم کل‌گرایی<sup>۳</sup> است که جمع بین دو قلمرو قبلی است یعنی هم به امر داخلی و هم بین‌المللی به‌عنوان دو چهره یک نظم واحد اجتماعی و سیاسی تلقی می‌شوند. دغدغه اصلی کل‌گراها پویایی‌های تغییر جهانی است (اسمیت، ۱۳۹۸: ۲۹۰). سطح سوم با سطح تحلیل تمدنی و دولت‌تمدنی همسان است.

یکی از پرسش‌های مهم در این قلمرو مطالعاتی این است که سطح تحلیل تمدن چگونه بر تفسیر از خود (بازیگر) و محیط پیرامون (نظام بین‌الملل) اثرگذار است. به‌عنوان مثال اگر بازیگر خود را یک دولت ملی بداند و کنشگران اصلی در سیاست بین‌الملل را نیز دولت‌های ملی در نظر بگیرد تفسیر بازیگر از مفاهیم محتوایی سیاست بین‌الملل نظیر نظم آنارشی، همکاری، تعارض و... متفاوت خواهد بود و در نتیجه نوع بازیگری وی نیز به سایر دولت‌های ملی مشابه خواهد شد. بنابراین رابطه خطی میان نوع بازیگر و نوع رفتار وجود دارد. در وضعیتی که بازیگران نظام بین‌الملل دولت‌های ملی باشند، نظم مبتنی بر موازنه قوا و سایر مدل‌های سنتی خروجی آن خواهند بود. فهم نظم در سیاست بین‌الملل را می‌توان تابعی از شناسایی پدیده‌های مؤثر و ایجادکننده نظم و نوع خوانش از آن دانست. شناسایی و معرفی هر پدیده و ارائه هر تفسیری از آن بر نوع ساماندهی از نظم در سیاست

<sup>1</sup> Systemic

<sup>2</sup> Domestic

<sup>3</sup> holistic

## تحلیل تمدنی و صورت‌بندی مسئله «نظم» در جهان اسلام

بین‌المللی تأثیر مستقیم خواهد داشت. این ساماندهی نظری، بر تعیین نهاده‌های کنشگران به محیط نظام بین‌المللی (شکل‌گیری سیاست بین‌المللی) و همچنین برداشت از داده‌های<sup>۱</sup> این محیط تأثیرگذار خواهد بود و در نهایت در صورت مثبت بودن بازخوردها سبب تکرار رفتارها و استمرار در سیاست خارجی خواهد شد.

پذیرش عناصر و متغیرهای دیگر غیر از این دو متغیر به معنای نفی حضور متغیرهای متعدد نیست؛ زیرا در تبیین هرچند ممکن است که بازیگران ملی در بعضی مناطق ایجادکننده نظم باشند یا اینکه در بعضی مناطق با توجه به گسترده شدن پدیده جهانی شدن، در فرایند یک نظم یکپارچه جهانی قرار داشته باشند و از این‌رو دولت‌های ملی از قابلیت نظم‌بخشی کمتری برخوردار باشند؛ اما این امر لزوماً به این معنا نیست که پاسخ به پرسش محوری چگونگی ایجاد نظم صرفاً حول محور این دو طیف از پاسخ‌ها قرار داشته باشد؛ زیرا ممکن است که در بعضی مناطق چنانچه که روان وئی (۲۰۱۲)، گفته است ما با پدیده ژئوتمدن مواجه باشیم و این مناطق دولت‌های خاص خود را تولید می‌کنند که به دولت تمدنی موسوم است و در نتیجه این دولت‌ها به لحاظ ماهوی از دولت ملی تفاوت داشته باشند و به جای هویت ملی این هویت تمدنی است که تعیین‌کننده منافع، ادراک‌ها و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی آنهاست. یا چنانکه یان کلارک (۱۳۸۳: ۱۴۲۱ - ۱۴۲۲) اشاره می‌کند ما امروزه با نظام دولت اجتماعی مواجه هستیم که آن را از نظام کشوری متمایز می‌کند. این دولت‌ها مسئولیت مدیریت اقتصادی، توسعه کشور و برنامه‌ریزی رفاهی و اجتماعی برعهده می‌گیرند.

## ۲- فهم فرایندی از تمدن و ماهیت نظم در جهان اسلام

بحث نخست در مسئله فهم فرایند از تمدن این است که فهم فرایندی از تمدن - در مقابل فهم تمدن به مثابه یک وضعیت<sup>۲</sup> - این پرسش را در تحلیل مسئله نظم در سیاست بین‌المللی و نیز نظم

<sup>۱</sup> Inputs

<sup>۲</sup> Outputs

<sup>۳</sup> در این رویکرد هر تمدنی یک ذات و جوهر ثابت و یکپارچه دارد و در نتیجه از شاخص‌ها و ویژگی‌هایی برخوردار است که ایستا و تغییرناپذیرند (Hobson, 2007:15).

جهان اسلام در پیش‌رو می‌نهد که آیا می‌توان از تاریخ جهان و یا تاریخ گذشته جهان اسلام، آینده نظم جهانی و یا نظم در یک منطقه خاص مانند جهان اسلام و یا منطقه خاورمیانه و... را پیش‌بینی کرد؟ یعنی آیا می‌توان از صورت‌بندی‌های نظم گذشته الگوی نظم‌سازی را استخراج کرد؟ یعنی هنگام بررسی جهان اسلام با استفاده از رویکرد تمدن، چه تصویری از ماهیت و وضعیت نظم در جهان اسلام ارائه می‌شود؟ ویلیام مک‌گانوگی با طرح این پرسش در باب پیش‌بینی جهان اسلام، چنین نظریه‌ای را طرح می‌کند که آنچه که از بررسی تاریخی نظم‌های حاکم بر تاریخ روابط بین‌الملل به دست می‌آید، وجود دو عنصر «تکنولوژی ارتباطی» و «حضور نهاد مسلط و غالب» است. تکنولوژی ارتباطی، روابط بین‌المللی و فراملی و همچنین افزایش سطح وابستگی متقابل میان کشورها را موجب می‌شود که از جمله مهم‌ترین عناصر نظم در جهان معاصر است (کلارک، ۱۳۸۳: ۱۴۱۵ - ۱۴۱۴). بنابراین برای آنکه یک نظم تمدنی را شاهد باشیم باید دو ویژگی تمدنی کاملاً آشکار شود: نخست بسط و گسترش و یا به عبارت بهتر غلبه مبتنی بر تکنولوژی ارتباطی و دیگری هم در اختیار داشتن یک (یا چندین) نهاد مسلط و غالب (McGaughey, 2007) که ممکن است در قامت یک دولت هژمون، یک امپراتوری، یا بر اساس اتحادها و اتفاق‌ها میان دولت‌ها بر مبنای دکترین موازنه قوا، یا با تولد ممالک محروسه‌ای نظیر دوران عثمانی، صفوی، گورکانی و یا بر اساس وجود یک تمدن گسترده اسلامی نظیر آنچه که از صدر اسلام تا پایان دوره عباسی شاهد بودیم، رخ دهد.

بحث دیگر در این مقوله این است که نظم در سیاست بین‌الملل چگونه به دست می‌آید؟ آیا نظم در سیاست بین‌الملل، نظمی یکپارچه و تام است؛ و یا نظمی مبتنی بر نظامات خرد و متعدد که در کنار یکدیگر نظمی واحد را تشکیل می‌دهند، است؟ در این صورت اگر نظم مبتنی بر نظامات متعدد باشد؛ از آن به نظم بین‌المللی یاد می‌شود؛ اگر نظم به صورت یکپارچه ایجاد شود از آن به نظم جهانی تعبیر می‌شود. به تعبیر کلارک (۱۳۸۳: ۱۴۱۶) در دوران معاصر می‌بایست بین دو مفهوم تمایز قائل شویم. یکی نظم بین‌المللی است و دیگر نظام جهان؛ زیرا پدیده دوم از منظر تأثیر، بر حیات و آرزوهای همه انسان‌ها تأثیر نهاده است. براساس هر یک از این دو تعبیر، رابطه متغیرها (کشگران نظیر دولت، بررسی سیر تاریخی نظم و اثر آن بر نظم آینده و...) با مقوله نظم مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این بررسی مفروض ما این است که با وجه ایستای تاریخ مواجه نیستیم و نمی‌توان

### تحلیل تمدنی و صورت‌بندی مسئله «نظم» در جهان اسلام

امکان احیای تمدن حتی در عصر جهانی را رد کرد. تمدن‌ها قاصدان و واحدهای پیشرو و پویایی تاریخ است. از این رو می‌توان گفت که کاربرد مفهوم تمدن در شکل مفرد آن (یک تمدن برای کل زیست کره) محقق نشد و عدم زوال دیگر تمدن‌ها و همچنین احیاء تمدن‌ها در عصر جهانی نشانگان روشنی بر این امر است. در حال حاضر همه نیروهای موجود در جهان معاصر اعم از هند، چین، ایران، مالزی، ترکیه و... در ساخت تاریخ مشارکت دارند و نظریه‌هایی نظیر پایان تاریخ و برخورد تمدن‌ها از اصالت افتاده‌اند (Davutoğlu, 2014: ix – x) این نگاه به تمدن را رویکرد پس‌بنیادگرا و یا رویکرد فرایندی به تمدن نامیده‌اند. از این رو بر اساس رویکرد فرایندی ما در درون جهان اسلام، شاهد ظهور خرده‌گفتمان‌های تمدنی (در نسبت با جهان اسلام)، خواهیم بود که هر کدام نقشی بازیگری و نظم‌دهندگی در سامان بخشی به نظم تمدنی در جهان اسلام ایفا خواهند کرد.

### ۳- موانع رسیدن به نظام مطلوب بین‌الملل

#### ۳-۱- موانع گفتمانی

به منظور تغییر در نظام بین‌الملل کنونی بایستی به موانع گفتمانی موجود در برابر گفتمان انقلاب اسلامی توجه نمود. در این بحث گفتمان انقلاب اسلامی به مثابه مهم‌ترین متغیر در تغییر نظام بین‌الملل در نظر گرفته می‌شود. پیشفرض بحث حاضر این است که فرایند تغییر در گفتمان کلان نظام بین‌الملل، ایجاد یک خرده‌گفتمانی است که در دوره‌های مختلف زمانی در حال گسترش است. بنابراین ضروری است موانع گفتمانی یا منازعات گفتمانی ایجاد شده در برابر این گفتمان مورد مذاقه قرار گیرد. در این بخش لازم است «ریشه‌های ایجاد موانع»، «محتوای موانع» و همچنین «نحوه دوام و بقاء موانع» را بررسی نمود تا هم بتوان در بعد نظری و هم عملی به نقد موانع موجود پرداخت و با نگاه واقع‌بینانه‌تری برای نظم مطلوب برنامه‌ریزی کرد. موانع گفتمانی موجود بر سر راه گفتمان انقلاب اسلامی را می‌توان از خود گفتمان انقلاب استنباط کرد. به این معنا که انقلاب اسلامی هویتی به جامعه ایران داد که بر اساس آن، «دیگر»، دشمن و یا ضد خود را تعریف کرد. در این باب الگو و مدل «نه شرقی نه غربی» معیار مناسبی در تعیین و شناخت گفتمان‌های معارض به



## نشریه علمی بحران پژوهی جهان اسلام

دست می‌دهد. بر اساس این الگو دو گفتمان معاصر با انقلاب اسلامی که مهم‌ترین موانع در برابر آن قلمداد می‌شدند شرق کمونیست و غرب لیبرالیست محسوب می‌شدند. تا پیش از فروپاشی شوروی، در کنار لیبرال دموکراسی، مانع گفتمانی کمونیسم نیز از اهمیت برخوردار بود. اگرچه در مقام نظر تلاش‌هایی برای احیای آن در اشکال جدیدی - نظیر مکاتب نئومارکسیستی - می‌شود؛ اما با از میان رفتن اتحاد جماهیر شوروی، این مانع گفتمانی در عمل نیز برداشته شد و این گفتمان دیگر مانعی جدی در برابر انقلاب اسلامی تلقی نمی‌شود؛ زیرا سقوط سیاسی کمونیسم، بقاء تئوریک آن را با چالشی جدی مواجه ساخته است. اما با پایان جنگ سرد و فقدان حضور کنشگری قدرتمند در عرصه روابط بین‌الملل در برابر غرب و خروج نظام بین‌الملل از فضای دو قطبی و گرایش آن به تک قطبی‌گرایی، آمریکا در صدد برآمد تا با استفاده از مقدرات خود رویای هژمونی خود یعنی پایان تاریخ و سلطه لیبرال دموکراسی بر جهان را تحقق بخشد. پذیرش سیادت آمریکا از سوی کشورهای قدرتمند غربی و کشورهای سابقا کمونیست، نگاه آمریکا را به سمت حوزه پیرامونی غرب یعنی جهان اسلام معطوف داشت. هر چند تقابل غرب با اسلام ریشه در حوادث تاریخی از بدو ظهور اسلام تا کنون دارد؛ اما آغاز تقابل آمریکا (غرب) با جهان اسلام در دوران معاصر ناشی از دو فرآیند تعارض آمیز است: حرکت آمریکا برای تبدیل شدن به قدرت هژمون و دیگری روند بیداری و نوزایی در کشورهای اسلامی (اسلام‌گرایی). این دو فرآیند در دوران جنگ سرد به دلیل دو قطبی بودن فضای عملیاتی سیاست بین‌الملل اجازه بروز و ظهور نمی‌یافت؛ بنابراین مانع لیبرال دموکراسی در جدالی آشکار با جهان اسلام قرار دارد، و در همین حال جهان اسلام که جمهوری اسلامی و قرائت امام خمینی<sup>(ره)</sup> از اسلام، در کانون آن و خط مقدم منازعه با غرب قرار دارد، در حال بازتولید گفتمان‌هایی جدید برای دوام در جهان معاصر است. فرآیند تبدیل آمریکا به بازیگری هژمون در جهان، ناشی از رسالت‌گرایی، برتری‌طلبی، هنجارسازی، جهان‌گرایی، دشمن‌سازی و مذهب‌گرایی خاص آمریکایی در قرن بیست و یک است. براساس مؤلفه‌های شش‌گانه مذکور، تعریف منافع و تهدیدات برای این کشور در گستره جهانی صورت گرفت. مناطق ژئوپلیتیک جهان نظیر خاورمیانه در کانون توجه نظریه پردازان و سیاستمداران آمریکایی قرار گرفت. از سویی دیگر بیداری جنبش‌های اسلام‌گرا در این منطقه بر شدت تعارض میان آمریکا و اسلام‌گرایان خاورمیانه افزود. به عبارت دیگر «تعارض ژئوپلیتیکی» با «تعارض فعال

## تحلیل تمدنی و صورت‌بندی مسئله «نظم» در جهان اسلام

ایدئولوژیکی» به یکدیگر پیوستند تا نشانه‌هایی از آغاز جنگی صلیبی جدید در عصر پست مدرن را آشکار کنند. زیرا تحولات درونی جهان اسلام که از سال‌ها قبل از فروپاشی نظام دو قطبی با حوادثی نظیر انقلاب اسلامی ایران و سایر جنبش‌های انقلابی در منطقه و بازتاب‌های آن در عرصه بین‌الملل - نظیر موجودیت یافتن جنبش‌های اسلامی در جهان اسلام، افزایش اسلام‌گرایی در درون جوامع غربی (سونامی اسلامی) - خود را نمایان ساخته بود سبب شد که غرب به رهبری آمریکا در صدد چاره‌جویی برای مبارزه با روند نوزایی درونی در حوزه پیرامونی خود که سال‌ها به دنبال خاموش نگه داشتن آن بوده است، برآید. بنابراین این بار پس از سال‌ها فترت ناشی از خمودگی جهان اسلام، دو رقیب دیرینه، بار دیگر به صف‌آرایی در برابر هم پرداخته‌اند.

بنابراین مهم‌ترین مانع‌گفتمانی در برابر گفتمان انقلاب اسلامی، گفتمان لیبرال دمکراسی حاکم بر نظام بین‌الملل کنونی است که نه به مثابه یک مانع خنثی، بلکه به عنوان مانعی که در فضای تهاجمی و پویا در برابر گفتمان انقلاب اسلامی، در حال کنشگری است. اگرچه ممکن است که این پویایی فقط در عرصه قدرت سخت و نظامی‌گری جلوه‌گر خواهد شد، اما بخش‌های آن از اهمیت بیشتری برخوردار می‌باشد. زیرا آنچه که برای جهان غرب از اهمیت برخوردار است تغییر ایستارهای موجود در جهان اسلام و تطبیق دادن آن با هنجارهای غربی (پروژه غربی‌سازی یا آمریکایی‌سازی جهان) می‌باشد. به همین دلیل از قرائت‌هایی از اسلام که از بعد سیاسی تهی می‌باشند و نوعی اسلام سطحی‌گرایانه که هیچ تعارضی با اندیشه‌های مادی‌گرایانه غربی نداشته باشد حمایت می‌کنند.

لازم به ذکر است میان گفتمان حاکم و قدرت (نرم و سخت) همواره رابطه‌ای تعاملی برقرار است به این معنا که گفتمان حاکم و قدرت دائماً در حال بازتولید یکدیگر می‌باشند و این فرایند باعث قوام‌بخشی متقابل در هر دو عرصه می‌شود. قدرت هژمونیک آمریکا در نظام بین‌الملل کنونی موجب حاکمیت لیبرال دمکراسی بر فضای بین‌الملل کنونی شده است و غرب همواره در تلاش است تا با شیوه‌های مختلف مشروعیت سلطه لیبرال دمکراسی بر جهان را مشروعیت بخشد. یعنی می‌توان لیبرال دمکراسی را به عنوان یک واقعیت بیرونی در نظر گرفت که برساخته تعامل موجود در نظام بین‌الملل کنونی می‌باشد. این گفتمان هویتی به جوامع تحت سیطره خود می‌دهد، و با شکل‌گیری هویت این جوامع مجدداً گفتمان و مشروعیت آن بازتولید می‌شود. تقویت این هویت از طرق مختلف صورت می‌گیرد؛ مثلاً گاه ممکن است یک کتاب توسط دانشمندی به نام پایان

### نشریه علمی بحران پژوهی جهان اسلام

تاریخ تألیف گردد و این اعتماد به نفس را به افراد و جوامع حاضر در اردوگاه لیبرال دمکراسی دهد که گفتمان موجود شکست ناپذیر است. از سویی دیگر نویسنده‌ای دیگر با نگارش برخورد تمدن‌ها تلاش کند انسجام درونی اردوگاه غرب را با دشمن سازی افزایش دهد. هر دو اثر یک نوع کارکرد دارند و آن هم بازتولید هویت و نهایتاً بازتولید مشروعیت گفتمان لیبرال دمکراسی در جهان غرب است. بنابراین این قدرت است که به تعریف مفاهیم را مشخص می‌کند و مفاهیم پس از تعریف شدن، قدرت را بازتولید می‌کنند. به‌عنوان مثال گفتمان حاکم لیبرال دمکراسی، زمانی شرق کمونیست را دشمن خود تعریف می‌کرد و امروزه جهان اسلام را، البته قرائتی از اسلام که با منافع غرب در تضاد باشد نه هر قرائتی را.

غرب تلاش خواهد کرد با مشروعیت بخشیدن به گفتمان لیبرال دمکراسی در جهان اسلام و به خصوص در درون گفتمان انقلاب اسلامی، این حوزه گفتمانی ایمان‌بنیان را با خلاء تئوریک مواجه سازد. چنانچه در سی سال گذشته با آن مواجه بودیم، غرب همواره در صدد بود گروه‌هایی از درون گفتمان انقلاب اسلامی را به خود جذب نماید و گفتمان انقلاب نیز بیشترین ضربه‌ها را در مقاطع مختلف انقلاب از غرب گراها، متحمل شده است. از سویی دیگر غرب راهکار دیگری نیز از درون جهان اسلام پیگیری می‌کند و آن هم ارائه قرائتی از اسلام است که در تضاد با لیبرال دمکراسی نباشد. نظیر قرائت اسلام میانه روی ترکیه که می‌تواند در آینده به مثابه خرده گفتمانی که از درون جهان اسلام برآمده در برابر گفتمان انقلاب اسلامی قرار گیرد.

در هر صورت مهم‌ترین گفتمان در برابر گفتمان انقلاب اسلامی، گفتمان لیبرال دمکراسی است که بایستی پس از شناخت آن و راهکارهایی که این گفتمان برای ترویج خود در نظر گرفته است برای برداشتن مانع برنامه‌ریزی کرد. مهم‌ترین راهکار نیز ارائه قرائتی ناب از اسلام است که در پرتو آن بتوان جهان اسلام را ساخت و به سمت تکامل سوق داد. انقلاب اسلامی نخستین گام از این مرحله را برداشته و بستر مناسب برای اجرایی سازی سایر مراحل را ایجاد کرده است. گفتمان لیبرال دمکراسی مدعی است که برای تمامی نیازهای بشر پاسخی کارآمد فراهم کرده است، لذا بهترین راهکار برای مقابله با این گفتمان ارائه پاسخ و راهکار برای تمامی پرسش‌های پیش‌رو با اتکاء به قرائت ناب از اسلام است. پرسش‌های پیش‌رو از خردترین لایه‌های زندگی فردی تا کلان سطوح اجتماعی و سیاسی را در بر می‌گیرد که شایسته است متخصصین فن بدان عمل نمایند.

### ۳-۲- موانع ساختاری

از جمله موانع دیگری که در بخش موانع شایسته بررسی است، موانع ساختاری موجود در نظام بین‌الملل کنونی است. مهم‌ترین مانع ساختاری، محیط و یا همان ساختار<sup>۱</sup> نظام بین‌الملل کنونی است که توسط قدرت‌های بزرگ بدان شکل داده می‌شود. ساختاری کنونی نظام بین‌الملل بر اساس موازنه قدرت<sup>۲</sup> شکل گرفته و با ایجاد نظامی آنارشیک، نزاع «همه علیه همه» را الزامی می‌نماید. این رویکرد در حقیقت بازگشت به قرائتی از انسان می‌کند که انسان را «گرگ انسان» می‌داند و لذا با در نظر گرفتن سرشت ناپاک و شریر انسان چنین تحلیلی از روابط خارجی کشورها که تبلور اراده جمعی انسان‌ها در نهاد دولت است را به نمایش در آورده است. در حقیقت ساختار نظام بین‌الملل کنونی بر اساس مفروضه‌های فرانظری (معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی) شکل گرفته که مغایر با مبانی فرانظری اسلامی است.

بر اساس این مبانی است که افزایش و ازدیاد قدرت معیار شکل‌گیری نظام می‌گردد. هنگامی که قدرت‌ها به صورت قدرت‌های متوازن باشند، نظام موازنه قوا شکل می‌گیرد، هنگامی که دو ابرقدرت وجود داشته باشند، نظام دوقطبی و هنگامی که یک ابرقدرت و یا قدرت هژمون در نظام باشد، نظام تک‌قطبی و امپراتوری جهانی ایجاد می‌شود. از سویی دیگر در این رویکرد این نوع ترویج می‌شود که نظام بین‌الملل پس از شکل‌گیری بازیگران را مجبور می‌کند رفتارهایی در صدد ازدیاد منافع از خود بروز دهند؛ زیرا در غیر این صورت توسط سایرین نابود خواهند شد. به بیان دیگر اخلاقیات و یا عدالت در این نوع ساختاری جایگاهی ندارد و صرفاً قدرت و بیشینه‌سازی آن است که چراغ راه کشورها در کنشگری در نظام بین‌الملل محسوب می‌شود.

با نگاهی به نظریه‌پردازان مشهور در علم روابط بین‌الملل کنونی می‌توان به مبانی نظری قدرت‌محوری دست یافت. به‌عنوان مثال مورگنتا بر این باور است که منافع ملی چراغ راه کشورها در رفتار در نظام بین‌الملل می‌باشد و لذا افزایش قدرت می‌تواند به عنوان ابزاری برای دست‌یابی به منافع ملی به کار رود. کنت والتز از دیگر نظریه‌پردازان بر این باور است که بازیگران، ساختار نظام بین‌الملل را شکل می‌دهند و پس از آن در مقابل آن وضعیتی انفعالی پیدا می‌کنند و این ساختارها

<sup>1</sup> structure

<sup>2</sup> Balance of power

هستند که رفتار آن‌ها را تعیین می‌نمایند. اگر چه دیدگاه‌هایی مخالف جریان اصلی در روابط بین‌الملل مشاهده می‌شود که بر اخلاق، فرهنگ و در کل به نقش امور فرهنگی در روابط بین‌الملل نیز تأکید می‌کنند، اما همچنان جریان حاکم که بر این اصل استوار است که ساختار نظام بین‌الملل از اهمیتی ویژه در تعیین نوع رفتار بازیگران دارد.

لازم به ذکر است بر خلاف این ساختار قدرت محور، ساختاری که مطلوب اسلام است ساختار ایمان‌بنیان است. به این معنا که اسلام، جهان را بر اساس حوزه‌های ایمانی تقسیم می‌نماید. اسلام ساختار را بر اساس دارالاسلام و دارالکفر تقسیم بندی می‌کند. همزیستی مسالمت آمیز را مبنای این تقسیم بندی قرار می‌دهد و فقط با حوزه‌ای که خواهان نزاع باشند (دارالحرب) وارد منازعه می‌شود. به بیان دیگر در ساختار نظام بین‌الملل کنونی اصل بر منازعه است، اما در نظام مطلوب اسلامی اصل بر همزیستی مسالمت‌آمیز است و اسلام با ایجاد قراردادها و شرایط مختلف همواره تلاش دارد وضعیت را به سمت صلح سوق دهد.

#### ۴- مدل‌های نظم در جهان اسلام و ترسیم نظم تمدنی

ورود به بحث نظم تمدنی در جهان اسلام از این منظر حائز اهمیت است که همان‌گونه نظم فعلی موجود در سطح جهان اسلام و یا منطقه خاورمیانه، برآیند و نتیجه جهت‌گیری‌های سیاست خارجی بازیگران نظم‌دهنده می‌باشد، نظم آتی جهان اسلام نیز برآیند کنشگری‌های متعدد بازیگران عمده منطقه‌ای حاضر خواهد بود. علت تفاوت چگونگی ایجاد نظم در دوره‌های مختلف به بازیگران نظم‌دهنده مربوط می‌شود؛ زیرا نظم تابعی است از چگونگی قرار گرفتن بازیگران در کنار یکدیگر و این بازیگران سیستم‌ساز هستند که نظم را ایجاد می‌کنند. یعنی هر دوره‌ای نظم خاص خود را دارد. تلاش برای فهم نظم تمدنی در جهان اسلام، تلاشی است در جهت فهم سیاست‌های خارجی موجود و فعال که به نظم منتهی می‌شوند.

در باب مسئله نظم در جهان اسلام به انواع مختلفی اشاره شده است که به دو مدل «ایجاد نظم از طریق نیروها و بازیگران محیط بیرونی و یا فرامنطقه‌ای» و «ایجاد نظم از طریق بازیگران محیط داخلی» مطرح شده است. در مدل نخست، نظم از طریق ورود قدرت‌های بزرگ، یا فرامنطقه‌ای یا هژمون ایجاد می‌شود که به دو صورت میزبانی و تهاجم قابل تقسیم است. به این معنا که ممکن است

## تحلیل تمدنی و صورت‌بندی مسئله «نظم» در جهان اسلام

کشورهای اسلامی به دلیل ضعف، خواستار حضور قدرت‌های بیرونی در جهان اسلام و یا مناطق مختلف باشند، مانند آنچه که برای آمریکا در منطقه خاورمیانه رخ داده است که قدرت‌های منطقه‌ای مانند عربستان تسهیل‌کننده و میزبان این حضور می‌باشند و در صورت دوم ممکن است حضور بر اساس تهاجم باشد. مانند حضور پرتقال، انگلستان، روسیه و در برخی موارد حضور آمریکا (حمله به افغانستان و عراق). در مدل دوم یعنی ایجاد نظم از طریق بازیگران نظم‌دهنده محیط داخلی، سه تصویر را می‌توان ارائه داد: «نظریه وستفالیای اسلامی»، «ظهور دولت‌های ملی با ویژگی قدرت بزرگ یا هژمون منطقه‌ای» و در نهایت «ظهور دولت تمدنی»؛ که هر سه رویکرد شواهدی داشته که در ادامه به تشریح آن پرداخته می‌شود:

### ۱-۴- نظم وستفالیای اسلامی

رویکرد نخست را می‌توان رویکرد وستفالیای اسلامی نامید. این رویکرد آشکارا الگوبرداری از وستفالیای ۱۶۴۸م است. عهدنامه‌ای که در پایان جنگ‌های سی ساله مذهبی و در سال ۱۶۴۸ میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌های اروپایی منعقد شد (کندی، ۱۳۸۴: ۷۴)، خوانش وستفالیایی علت بی‌نظمی و آشوب را جدال و منازعات مذهبی می‌داند که سبب شده در مناطق مختلف جهان اسلام مثلاً منطقه خاورمیانه، شاهد تنش‌هایی بسیار بالا باشیم و بر این باور است که با پذیرش پلورالیسم و حرکت به سمت تکثرگرایی، مسئله بی‌نظمی تقلیل می‌یابد؛ زیرا بی‌نظمی ریشه در امنیت هستی‌شناختی دارد و از مسائل مرتبط با هویت نظیر مسائل ایدئولوژیک آغاز شده و در مسائل ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و... نمایان می‌شود. در این رویکرد سکولاریسم (پلورالیسم سیاسی) بهترین نسخه برای کاهش تنش‌های موجود در جهان اسلام معرفی می‌شود و به نوعی سکولاریسم اسلامی را ترویج می‌نماید؛ زیرا در برابر نیروهای ایدئولوژیک که بر اساس ایمان می‌جنگند منطق قدرت و برتری در منازعه به نتیجه لازم نمی‌رسد. به دیگر بیان صرفاً مواجهه و مانع ایجاد کردن در برابر پدیده ایجادکننده بی‌نظمی کفایت نمی‌کند، بلکه پدیده‌ای مانند جریان جهادی (القاعده، داعش و...) می‌بایست به نوعی مدیریت شوند که ماهیت بحران‌زا بودن خود را از دست دهند و امکان برگشت‌پذیری آن حداقلی شود. سیاست خارجی کشورهای منطقه در چنین وضعیتی تعامل حداکثری است و تنش‌ها به صورت حداقلی می‌شوند، زیرا هیچ دولت دینی وجود ندارد که عملاً حامی یک پدیده آشوب‌زا باشد. وستفالیای رئالیسم سیاسی و الگوی سکولار دولت عقلانی را به عنوان

الگوی اصلی سیاستمداری، جایگزین دین، به عنوان مبنای سیاست خارجی، نمود. ویژگی اصلی معاهده وستفاليا به عنوان هنجار سیاست عدم مداخله در روابط بین الملل شناخته شده است. هم صلح آگزبرگ و هم در یک قرن بعدش معاهده وستفاليا با تطبیق و پذیرش این الگو که حاکم باید دین قلمروش را خودش تعیین کند تساهل دینی و عدم مداخله در زمینه دینی را در امور داخلی دیگر دولت‌ها- و یا به عبارت دیگر همان تکثرگرایی دینی در بین دولت‌ها را- یکی از الگوهای اصلی نظم بین الملل مدرن قرار داد (نقیب زاده، ۱۳۸۴: ۱۳). به بیان دیگر این معاهده وستفاليا بود که نقش و کارکردهای دین در روابط بین الملل و سیاست‌های داخلی را تعیین کرد. «الیزابت نشاکمن هورد» در تأیید این مسئله بر این باور است که آنچه از معاهده وستفاليا بیرون آمد لائیسم بود، که فراتر از سکولاریسم می باشد. لائیسم برآمده از وستفاليا خود را به عنوان گفتمان جهانی شده‌ای معرفی می کند که به مثابه راه حلی برای جنگ‌های دینی می باشد (Shakman Hurd, 2004: 77).

#### ۲-۴- نظم قدرت‌های بزرگ اسلامی

رویکرد دوم نظم‌سازی در جهان اسلام و یا مناطق مختلف آن از طریق ظهور بازیگران نظم‌دهنده با توان نظم‌دهندگی در سطح قدرت‌های بزرگ یا جهانی است. در این رویکرد نظم منطقه‌ای از طریق قدرت‌های منطقه‌ای ساخته می شود که ماهیتی شبه امپراتوری دارند (Waltz Kenneth, 2012; Kissinger, 2016). در این نظریه نظم منطقه از موازنه قوای داخلی در منطقه به دست می آید و با دست‌یابی کشورهای مختلف منطقه به عالی ترین سطح قدرت نظامی نظم‌دهنده نظیر در اختیار گرفتن قدرت هسته‌ای و یا قدرت نظامی بسیار گسترده، نظم منطقه‌ای در یک وضعیت تثبیت شده قرار می گیرد. همچون رژیم صهیونیستی، با دست‌یابی ایران و عربستان و... به بمب اتم امکان ایجاد موازنه منطقه‌ای فراهم می شود. تکثیر این الگو در کل جهان اسلام، کنترل حداکثری بر عوامل آشوب‌زا را در پی خواهد داشت، نظیر آنچه که میان هند و پاکستان رخ داده است. از سویی دیگر این کشورهای قدرتمند ملی از توان مواجهه بسیار بالایی با جریان‌های جهادی در جهان اسلام برخوردار خواهند بود و این قابلیت کنترل سبب خواهد شد که این گروه‌ها به خارج از جهان اسلام منتقل شوند و یا خنثی و منفعل شوند؛ زیرا غالب این گروه‌های جهادی از کشورهایی آشوب و ناامن‌سازی را آغاز می کنند که دولت‌های فرومانده در آن‌ها مستقر هستند و توان تأمین امنیت برای

<sup>1</sup> Elizabeth Shakman Hurd

### تحلیل تمدنی و صورت‌بندی مسئله «نظم» در جهان اسلام

خود و منطقه را ندارند. یعنی در این وضعیت مؤلفه‌های سلبی در حالت حداکثری قرار می‌گیرد. دولت‌های ضعیف با اتحاد و ائتلاف با دولت‌های نظم‌دهنده، امکان حفظ امنیت در محیط داخلی خود را پیدا می‌کنند. سیاست خارجی چنین دولتی کاملاً مداخله‌جویانه نظامی و مبتنی بر کنترل کانون آشوب است. این الگو را می‌توان در دهه‌های ۲۰ تا ۵۰ شمسی در منطقه خاورمیانه و برخی مناطق همچون شمال آفریقا مشاهده کرد. حضور محمدرضا پهلوی در منازعاتی مانند عمان (جنگ ظفار) و تلاش برای کنترل محیط پیرامونی خود در همین الگو قابل تحلیل است. گزاره دولت ابدی/ جاودان در مورد امپراتوری عثمانی چنین کارکردی داشت که سبب شد رقیب اصلی آن یعنی غرب دست کم گرفته شود و در نتیجه عدم شناخت تحولات غرب و پویایی‌های داخلی آن به صورت غیرارادی در دستور کار قرار گیرد. نتیجه این عمل تجزیه امپراتوری عثمانی و شکست از غرب بود (Davutoğlu, 2014: ix-x)؛ بنابراین نظم مبتنی بر حضور قدرت‌های بزرگ، محدود به قدرت نظامی امنیتی، شده و عرصه‌های فرهنگی و اقتصادی در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرند.

### ۳-۴- نظم تمدنی

رویکرد سوم برای ایجاد نظم در جهان اسلام و مناطق مختلف، ظهور «دولت‌های تمدنی» است. همان‌گونه که «ژاکلین بست» می‌گوید دو رویکرد نسبت به تمدن یعنی رویکرد تعددگرایانه و جهانشمول تأثیری متقابل بر یکدیگر دارند و اگر ما در صدد هستیم که مفهومی متعددگرایانه سیاسی از تمدن را ترویج دهیم باید رابطه بین معیارهای جهانشمول و معیارهای خاص آن تمدن را جدی بگیریم (Best, 2007:182). به بیان دیگر همان‌گونه که احمد داوود اوغلو (2014: xi) معتقد است: «در بررسی نظم جهانی دو مدل نظم تمدنی را می‌توان مورد اشاره قرار داد: نخست هژمونی تمدنی و دیگری تعامل تمدنی کثرت‌گرا». در مدل کثرت‌گرا، مقوله‌هایی همانند نظم و آناشسی که از مهم‌ترین مفاهیم روابط بین‌الملل است تحلیل متفاوتی می‌یابد. هر تمدنی با توجه به میزان قابلیت‌های خود در نظام تمدنی جهانی، قابلیت بازیگری در محیط برآمده از نظم تمدنی را دارد، ولی این قابلیت‌ها تنها به تمدن بودن بازگشت نمی‌کند، بلکه هر تمدنی بسته به میزان قدرت تمدنی خود می‌تواند نقش‌آفرینی کند و این امر هم در عرصه داخلی و هم در عرصه جهانی و رقابت‌های میان‌تمدنی مصداق می‌یابد. در این تفسیر تمدن‌هایی خواهیم داشت. مثلاً تمدن چینی، تمدن ایرانی

<sup>1</sup> Jacqueline Best



اسلامی، تمدن ترکی اسلامی، تمدنی مالایی اسلامی و... که همه آن‌ها ضمن حفظ هویت خود و برخوردارگی از استقلال هویتی از تمدن مدرن غربی، بر اساس ایده هدایت‌گر و کانونی خود شکل خواهند گرفت و در نظم‌سازی مشارکت کرده و از توان تعدیل‌آنا‌رشی برخوردار می‌باشند.

در مطالعات روابط بین‌الملل یکی از مهم‌ترین اهداف، تقلیل مصائب آنا‌رشی است که برای عبور از آن راه‌حل‌های متعددی ارائه می‌شود. در وضعیت نظم تمدنی از مصائب آنا‌رشی کاسته می‌شود و به نوعی تعدیل می‌شود. نمونه‌ای که برای این وضعیت آورده می‌شود، دوران منازعه میان امپراتوری سیکاگاهارا تا دوران استقرار مجدد میجی در ژاپن است (Hall & Jackson, 2007: 7-8). این ظرفیت، سبب تعدیل فقدان قوه فائقه و آنا‌رشیک بودن نظم بین‌الملل می‌شود. همچنین سازوکاری دیگری که دولت‌های تمدنی را در تعدیل‌آنا‌رشی کامیاب می‌دارد این است که دولت‌های تمدنی برخلاف قدرت‌های بزرگ که صرفاً بر کنترل امنیتی و یا اقتصادی تأکید دارند، امکان حضور فعال در ابعاد فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، نظامی و... را به موازات هم در اختیار دارند (نوروزی و حاتمی‌نیا، ۱۳۹۸). و از این طریق می‌توانند حوزه اعتبار و نفوذ مشخصی برای خود ایجاد نمایند (Collins, 2007: 132-147). این نوع نظم در دوران صفوی، عثمانی و گورکانی در جهان اسلام، به‌عنوان نمونه تاریخی قابل مشاهده و با اصلاح معایب و تطبیق آن با جهان جدید می‌تواند در دوره معاصر نیز به کار گرفته شود. در این وضعیت نظم‌دهندگی هم حالت سخت‌افزاری دارد و هم جنبه فرهنگی و نرم‌افزاری و تعامل میان دولت‌های تمدنی از طرق مختلفی که نقطه آغاز آن عناصر فرهنگی همچون زبان ایجاد می‌شود (نوروزی و حاتمی‌نیا، ۱۳۹۹). به‌عنوان مثال دولت فعلی عربستان سعودی نمی‌تواند یک دولت تمدنی باشد؛ زیرا بیشترین سهم آن در قدرت اقتصادی-نظامی است که تلاش دارد با اتکاء به قدرت‌های خارج از منطقه نظم منطقه‌ای را ایجاد کند. محصولات فرهنگی عربستان سعودی در منطقه و جهان اسلام بسیار محدود است. در حالی که این رویه در کشورهایی نظیر ترکیه، ایران، مالزی و... در عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی برعکس است (Al-aidrus, 2009). غالب این کشورها داعیه‌دار دولت تمدنی هستند. هنگامی که عدول از غرب (دیگر بدهای موجود) در سطوح مختلف ظهور و بروز می‌یابد لاجرم می‌بایست نشانه‌هایی از آن را در سیاست که از دولت‌سازی شروع می‌شود و به سیاست خارجی تسری می‌یابد نیز جستجو کرد. چنانچه در مباحث نظری گذشت تمدن‌ها در ابتدا توسط ایده هدایت‌گر تولید یا بازتولید می‌شوند،

### تحلیل تمدنی و صورت‌بندی مسئله «نظم» در جهان اسلام

سپس نهادهایی را ایجاد می‌کنند. این نهادها محصولاتی را تولید می‌کنند که از طریق این محصولات ارتباطات تمدنی قبض و بسط می‌یابد. در عرصه سیاست این مقوله به چگونگی تولید و بازتولید قدرت تعبیر می‌شود. در این فرایند دولت تمدنی منابع تولیدکننده قدرت خود را بازشناسی می‌کند. این منابع نهادینه شده و روش‌های بکارگیری آن مشخص و اهداف آن متعین می‌شوند. از این روی سردرگمی در جهت‌گیری‌ها و کنش‌گری‌ها کاهش می‌یابد. در این وضعیت سیاست خارجی چنین کشوری در حالت‌های چندبعدی قرار می‌گیرد. توان مقابله فرهنگی در کنار توان مقابله اقتصادی، نظامی و سیاسی برای مدیریت یک بحران و یا پدیده مخل و آشوب‌گرا در جهان اسلام و یا منطقه در وضعیت حداکثری وارد عمل می‌شود. و از این جهت دولت تمدنی امکان کنش متکثر را دارد. در وضعیت کنش متکثر است که تفاوت دولت تمدنی با دولت ملی نمایان می‌شود. در نظم تمدنی بر خلاف نظم وستفالیایی یا نظم مبتنی بر قدرت‌های بزرگ، دولت تمدنی از گستردگی بیشتر متغیرها و شاخص‌ها، کانال‌های ارتباطی (تکنولوژی ارتباطی) و همچنین کارکردی برخوردار است.

در جهان اسلام با توجه به تجربه تاریخی به نظر می‌رسد که بازیگران تمدنی مدل مطلوب نظم‌دهندگی به شمار می‌آیند؛ زیرا از آنجایی که دولت تمدنی بازیگری متکثر و تکثر گراست، یعنی هم در داخل متکثر است و در عرصه بین‌الملل به سمت پیوست به تکثرات مختلفی در حرکت است، از این رو می‌تواند به نحو مناسبی قدرت نرم و سخت را با یکدیگر تلفیق کرده و از این مزیت بهره‌بردار (katzenstein, 2010). به‌عنوان مثال دولت‌های تمدنی معمولاً چند دین، زبان، فرهنگ، نژاد، قوم، و ... را در درون خود دارند. مثلاً در بحث زبان دولت تمدنی صرفاً قرار گرفتن زبان‌های متعدد در کنار یکدیگر نیست، بلکه جامعه تمدنی می‌تواند از چند زبان به‌صورت همزمان استفاده نماید و از مزایای هر یک در سطح بسیار مطلوبی بهره‌مند شود. به‌عنوان مثال ایران عهد صفوی، عثمانی و گورکانی نمونه بسیار مناسبی است که در آن زبان فارسی، عربی و ترکی به موازات هم استفاده می‌شود و هر یک از آن‌ها حوزه‌های مختلف موضوعی را پوشش می‌دادند (نوروزی و خاتمی‌نیا، ۱۳۹۹).

با توجه به تکثر درونی تمدن‌ها و تکثرگرا بودن آن، دولت‌های تمدنی از توان کافی برای ساختاربندی مجدد شهرهای خود و همچنین حکومت جهانی برخوردار می‌باشند. طرح این بحث به این دلیل است که یکی از مباحثی که در مطالعات ارتباط میان تمدن و مسئله نظم اهمیت دارد، نقش

### نشریه علمی بحران پژوهی جهان اسلام

ساختاربندی مجدد چندفرهنگی شهرها و حکومت جهانی مشارکتی است. پرسش اساسی در این قلمرو این است که تمدن چگونه در نظم فرهنگی مشارکت می‌کند؟ با توجه به مباحث پیش گفته، می‌توان بیان داشت که تمدن از طریق چندفرهنگی ساختن شهرها و همچنین مشارکتی کردن حکومت جهانی به مسئله نظم کمک می‌کند. ساخت چندفرهنگی شهرها نمونه کوچکی از ساخت چندفرهنگی جهان توسط تمدن‌هاست (داوود اوغلو، ۱۳۹۶: ۱۹). یکی از نمونه‌هایی که به لحاظ تاریخی و به لحاظ معاصر می‌توان از آن برای تبیین این امر بهره گرفت مقوله زبان است. شهرها و قلمروهای تمدنی چندفرهنگی در تجربه تاریخی تمدن اسلامی می‌تواند یکی از نمونه‌های برجسته آن باشد. بنابراین نظم تمدنی در جهان اسلام از طریق دولت‌های تمدنی شکل می‌گیرد که به نظر می‌رسد در وضعیت حاضر نسبت به نمونه‌های تجربه شده یعنی دولت‌های ملی مدل و استفالیایی و قدرت‌های بزرگ، نظم مطلوب‌تری باشد و امکان کاهش مصائب آناارشی و محدود سازی عوامل آشوب برخوردار است.

### جمع بندی

ورود تمدن به سیاست بین‌الملل، تحول نظری و مفهومی و تحلیل در روابط بین‌الملل را در پی داشته است. در پژوهش حاضر بر مقوله نظم در سیاست بین‌الملل تمرکز شده است. تبیین و تحلیل ماهیت نظم در سیاست بین‌الملل از منظر تمدنی مورد بازخوانی قرار گرفت. یافته‌های پژوهش بر این گزاره‌های علمی استوار است که برخلاف آنچه هانتینگتون تصور کرده است، نظم در سیاست بین‌الملل حداقل در برخی از مناطق نظیر جهان اسلام - نظم تمدنی است؛ نه آنکه جنگ، در سیاست بین‌الملل یک جنگ تمدنی باشد. زیرا از آنجایی که تمدن‌ها متکثر و کثرت‌گرا هستند نظم مبتنی بر سامان‌بخشی ایجاد می‌شود نه ناامنی ناشی از آناارشی؛ زیرا دولت تمدنی از بالاترین قابلیت برای کنترل آثار منفی آناارشی برخوردار است. از این جهت که آناارشی برای دولت تمدنی مستلزم پی‌جویی بقا و امنیت نیست؛ بلکه فرصتی برای تعامل است. همچنین در مورد جهان اسلام آنچه که بر اساس مباحث نظری و مطالعات به دست می‌آید این است که امکان ایجاد یک نظم یکپارچه مبتنی بر امت وجود ندارد؛ حتی در جهان نیز ایجاد یک دنیای جهانی شده امکان‌پذیر نیست؛ زیرا نظم، صلح و ثبات در جهان اسلام حاصل حضور تمدن‌های اسلامی (متأثر از پیدایش دولت‌های

## تحلیل تمدنی و صورت‌بندی مسئله «نظم» در جهان اسلام

تمدنی) خواهد بود. هر دولت تمدنی یک قلمرو نفوذ و پرستیژ و حوزه اعتبار خاص خود را ایجاد خواهد کرد و به تعبیر بهتر محیط پیرامون خود را کنترل خواهد کرد و از این جهت که بازیگر عمده و نظم دهنده «تمدن» است که در قالب دولت تمدنی ظاهر شده است، جنگ میان آنها اصل اولی نیست. مراد از ایجاد نظم در جهان اسلام یک نظم یکپارچه با محوریت یک کشور نیست، بلکه ممکن است از چند مرکز تمدنی برخوردار باشد که در کنار هم تمدن اسلامی در درون جهان اسلام را شکل دهد. به عنوان مثال جمهوری اسلامی ایران یک مرکز خواهد بود، مالزی در شرق آسیا یک مرکز خواهد بود، ترکیه در غرب آسیا (برای قلمرو عثمانی) یک مرکز خواهد بود. هر یک از این مراکز قلمروهای پیرامونی وابسته به خود را کنترل خواهند کرد. حوزه تمدنی ایران بر اساس مولفه های تمدنی یعنی ایرانیت (با محوریت زبان فارسی و همزیستی تمامی اقوام متعلق به حوزه تمدن ایران)، اسلامیت (با محوریت تشیع و همزیستی سایر ادیان و مذاهب)، شکل دهی گفتمان مقاومت توانسته است یک محیط پیرامونی تمدنی را ایجاد نماید. کشور مالزی بر اساس هویت مالای که در اسلام مالایی تجلی پیدا کرده است که در آن زبان و فرهنگ مالایی با شرط همزیستی با سایر ادیان و اقوام (چینی های بودایی و هندی های ساکن مالزی) در اولویت قرار می گیرد و محیط پیرامونی خود یعنی کشورهایی نظیر اندونزی و... را که متعلق به گستره تمدنی مالایی هستند را متأثر می کند. کشور ترکیه را با تأکید بر مفهوم اسلام ترکی که قلمرو عثمانی را با الویت دادن به حوزه ترک زبانان و همزیستی با سایر تنوعات زبانی و قومی و مذهبی در اختیار خود می گیرد. بنابراین توجه به اینکه تمدن یک فرایند است و در صورت شکل گیری آن وضعیت اولی بین تمدن‌ها وضعیت جنگ نیست و یا لا اقل به هیچ یک از دو سوی جنگ یا صلح تمایل ذاتی ندارد؛ بهترین گزینه برای حل مسائل جهان اسلام عبور از نظریه وستفالیای اسلامی و حرکت به سمت تمدن(های) اسلامی و یا دولت‌های تمدنی است.

## منابع و مأخذ

اسپریگنز، تامس. (۱۳۸۷). فهم نظریه‌های سیاسی. مترجم فرهنگ رجایی چاپ پنجم، تهران: انتشارات آگه

## نشریه علمی بحران پژوهی جهان اسلام

- کندی، پل. (۱۳۸۴). *ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ*. ترجمه محمد قائد، ناصر موفقیان و اکبر تبریزی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- نوروزی، رسول؛ خاتمی نیا، فضا. (۱۳۹۹). زبان و حوزه اعتبار تمدنی در جهان اسلام. پژوهش‌های سیاست اسلامی، ۸(۱۷)، ۱۹۹-۲۴۴.
- نوروزی، رسول. (۱۳۹۸). *گفتمان‌های تمدنی در ترکیه معاصر*. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- داوود اوغلو، احمد. (۱۳۹۶). *احیاء تمدن در عصر جهانی*. در: ف. دالمر و دیگران، *تمدن‌ها و نظم جهانی*. مترجم عبدالمجید سیفی و شهرزاد مفتوح. تهران: ابرار معاصر.
- مردن، سیمون. (۱۳۸۳). *فرهنگ در امور جهانی*. در: *جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین بین‌المللی*، ج ۲، ترجمه گروهی از مترجمان، تهران: ابرار معاصر.
- کلارک، یان. (۱۳۸۳). *جهانی‌شدن و نظم پس از جنگ سرد*. در: *جان بیلیس و استیو اسمیت، جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین (موضوعات بین‌المللی، جهانی‌شدن در آینده)*. (ج ۲). تهران: ابرار معاصر.
- اسمیت، کریستین رویس. (۱۳۹۱). «سازه‌انگاری»، در *جمعی از نویسندگان، نظریه‌های روابط بین‌الملل*. تهران: بنیاد حقوقی میزان.

- Hobson, John M. (2007). Deconstructing The Eurocentric Clash of Civilizations: De-Westernizing the West by Acknowledging the Dialogue of Civilizations. In: M. Hall, P. Jackson (Eds.), *Civilizational Identity: The Production and Reproduction of 'Civilizations' In: International Relations, Culture and Religion*, Palgrave Macmillan.
- McGaughey, W. (2007). Using World History to Predict the Future of the First Civilization. *Comparative Civilizations Review* 56.
- Davutoğlu, A. (2014). Civilizational Revival in the Global Age. In: F. Dallmayr, M. Akif Kayapınar & İ. Yaylacı, *Civilizations and World Order Geopolitics and Cultural Difference*. Lexington Books.
- Shakman Hurd, E. (2004). The Political Authority of Secularism in International Relations. *European Journal of international relations*, 10(2).
- Waltz, K.N. (2012). Why Iran Should Get the Bomb Nuclear Balancing Would Mean Stability. *Foreign Affairs*, 91(4), pp.2-5.
- Kissinger Henry. (2016). *World Chaos and World Order, The Atlantic*, available at: <https://www.theatlantic.com/international/archive/2016/11/kissinger-order-and-chaos/506876/>
- Best Jacqueline. (2007). Discussion: The Politics of Civilizational Talk, In: M. Hall, P. Jackson (Eds.), *Civilizational Identity: The Production and Reproduction of 'Civilizations' In International Relations, Culture and Religion*, Palgrave Macmillan

- Hall, Martin And Jackson, Patrick Thaddeus. (Eds.) (2007). *Civilizational Identity: The Production and Reproduction Of "Civilizations," In: International Relations*, Palgrave Macmillan.
- Collins, Randall. (2007). *Civilizations as Zones of Prestige and Social Contact*. In: Saïd Amir Arjomand and Edward A. Tiryakian, *Rethinking Civilizational Analysis*, Sage Publications.
- Al-Idrus, Mohamed Ajmal Bin Abdul Razak (Ed.). (2009). *Islam Hadhari: Bridging Tradition and Modernity*, Kuala Lumpur: International Institute of Islamic Thought and Civilization (ISTAC).
- Katzenstein, Peter.J. (2010). *Civilizations in World Politics: Plural and Pluralist Perspectives*, Routledge.
- Jackson, Patrick. (2010). .How to Think about Civilizations?. In: *Civilizations in World Politics: Plural and Pluralist Perspectives*, Routledge.

